



ماجرای قتل ناصرالدین شاه از زبان احیاءالملک

استاد ناصر پویان



ناصرالدین شاه قاجار در حدود پنجاه سال سلطنت کرد. آنگاه در روز جمعه ۱۷ ذیقعدة ۱۳۱۳ هجری قمری به ضرب طپانچه میرزا رضا کرمانی از مریدان متعصب و سرسخت سیدجمال‌الدین اسدآبادی در زاویه حرم حضرت عبدالعظیم به قتل رسید. در زیر چگونگی قتل شاه قاجار از زبان احیاءالملک نقل می‌شود.

دکتر محمدخان شیخ ملقب به احیاءالملک (متولد ۱۲۴۳ - متوفی ۱۳۱۷ خ.) تحصیل کرده طب دارالفنون و متخصص چشم‌پزشکی دانشکده پزشکی پاریس بود. وی پس از بازگشت به ایران پزشک مخصوص ناصرالدین شاه، پزشک خاصه میرزا علی اصغرخان امین‌السلطان اتابک اعظم و پس از این دو نفر، پزشک خاصه علی‌قلی‌خان سردار اسعد بختیاری بود. وی هنگام ترور ناصرالدین شاه در حرم حضرت عبدالعظیم از نزدیک در جریان قرار داشت. در همین زمینه، در کتاب وقایع دارالخلافه جریان قتل شاه قاجار از زبان دکتر احیاءالملک آمده است. ولی قبل از نقل آن ابتدا زندگینامه بسیار کوتاهی از ناصرالدین شاه ارایه می‌شود و سپس به آن می‌پردازیم.

در تبریز پس از آن که ناصرالدین شاه بر تخت سلطنت جلوس کرد به تدبیر میرزا تقی‌خان امیرنظام (امیرکبیر بعدی) که پیشکارش بود با لشکری آراسته و مجهز به سوی تهران حرکت کرد و در بیست‌ویکم ذیقعدة همان سال به تهران رسید. ناصرالدین شاه پیش از رسیدن به تهران امیرنظام را به لقب اتابک اعظم ملقب کرده به صدر اعظمی برگزید. امیر به سرعت به رتق و فتق امور پرداخت و دستگاه دولت و دربار را دقیقاً تحت نظارت قرار داد، مستمریهای بیجا را قطع کرد، امور مالی کشور را سرو سامان داد، مالیاتهای معوقه را وصول کرد، قشون را منظم ساخت، قیود سیاسی را درهم شکست، با تأسیس دارالفنون و استخدام معلمان اروپایی بنیاد فرهنگ نوین ایران را ریخت. او لیاقت و تدبیر و طهارت اخلاقی امیرکبیر موجب وحشت بی‌حد و حسر درباریان بیکاره و حسود و ناپاک قاجار شد. سرانجام شاه جوان و بی‌تجربه براساس دسایس و تحریکات درباریان و مادر خود مهد علیا مرتکب بزرگترین اشتباه و خیانت تاریخ ایران شد، در بیستم محرم سال ۱۲۶۸ او را ابتدا از صدارت برکنار و سپس در هیجدهم ربیع‌الاول سال ۱۲۶۸ هجری قمری دستور قتل آن بزرگمرد را در حمام فین‌کاشان داد. ناصرالدین شاه که در طول پادشاهی خود به افکار عمومی بی‌اعتنا بود، پس از ۴۹ سال سلطنت می‌رفت تا وارد پنج‌هفتمین سال پادشاهی شود. از این رو در صدد برآمد تا نیم‌قرن پادشاهی‌اش را جشن بگیرد. اما در این هنگام سیدجمال‌الدین اسدآبادی متفکر و مصلح اجتماعی شرق که مردی آزادیخواه و آزادمنش و دارای افکار و عقاید فلسفی و سیاسی و اجتماعی و طرفدار استقرار دموکراسی و ایجاد وحدت میان مسلمانان و تشکیل اتحادیه دولتهای اسلامی بود و نفوذ کلامش در میان مریدان او همتا نداشت، یکی از آنان به نام میرزا رضا کرمانی را بشدت برانگیخت. آنگاه در روز جمعه ۱۷ ذیقعدة ۱۳۱۳ هجری قمری، ناصرالدین شاه پس از حدود پنجاه سال پادشاهی به دست همین میرزا رضا کرمانی، مرید متعصب سیدجمال‌الدین اسدآبادی به ضرب طپانچه

ناصرالدین شاه در شب ششم صفر ۱۲۴۷ هجری قمری متولد شد. او هنگام مرگ پدرش محمدشاه در کاخ معروف محمدیه (زعفرانیه امروزی) در نزدیک تجریش، با ۱۶ سال سن و یدک کشیدن عنوان ولیعهدی در آذربایجان به سر می‌برد. با انتشار خبر درگذشت محمدشاه در ششم شوال ۱۲۶۴ هجری قمری در چهل و دوسالگی، رجال و بزرگان کشور که بیشترشان از میرزا آغاسی صدراعظم وی نارای و رنجیده خاطر بودند، از اطاعت او سرپیچیدند و خواستار برکناری وی شدند. حاجی میرزا آغاسی که به علت بیماری محمدشاه سیزده سال حکمران و فرمانروای حقیقی ایران بود و از عهده مقابله با مخالفان خود بر نمی‌آمد از ترس به آستانه مقدس حضرت عبدالعظیم پناه برد و در آنجا بست نشست. آنگاه وقتی شاه به تهران رسید به کربلا تبعیدش کردند. تا پیش از آمدن ناصرالدین شاه به تهران مدت چهل‌روز مهد علیا، مادر وی اداره امور کشور را به دست گرفت.





قربان: قلب به کلی از کار افتاده و شاه مرده است، نظر به اینکه چاکر نمک‌خوار شما هستم. در عالم دولت‌خواهی عرض می‌کنم از حرم بیرون نروید و بعد مانند حاج میرزا آقاسی از همین جا به کربلا بروید.

اتابک سیلی محکمی به گوشم نواخت و بدون تغییر و آهسته گفت: «معراج نرو» و باز فریاد کرد: دکتر جان روز به روز لیاقت و هنر است. تمام ترقیات تو امروز است. زود شاه را حال بیاور. تبر به پای شاه خورده، کاری کن شاه حال بیاید. بعد از خوردن سیلی اتابک تازه بیدار و هوشیار شدم و کاملاً درسم را روان و حفظ کردم و مشغول مالش پهلوی و پای شاه گشتم و لباسهای او را مرتب کردم و فریاد زدم: قربان الحمدلله حال قبله عالم جا آمده.^۴»

در حاشیه قتل ناصرالدین شاه، دستمال سفید خونینی که اعیان‌الملک برای بند آمدن خون قلب زخمی شاه استفاده کرده بود با نیم‌تنه ترمه کشمیر ناصرالدین شاه که در اثر گلوله سوراخ شده بود در موزه مردم شناسی نگهداری می‌شد و دکتر شیخ (احیاء‌الملک) در زیر آن شرحی بدین مضمون نوشته بود: «... دستمال شاه شهید است که در هفدهم یقعه روز جمعه برای بستن خون دهن زخم طپانچه که به زیر پستان چپ خورده از جیبش درآورده و پاره کرده به توی زخم داخل کردم که برای حرکت دادن جسد خون نیاید و این قسمت دیگر را برای یادگار نگاه داشتیم.^۵» در حضرت عبدالعظیم به دست میرزا رضا کرمانی به ضرب طپانچه کشته شد و در همان مکان مقدس به خاک سپرده شد.

مقتول گردید^۳ و در همان جا به خاک سپرده شد. در کتاب وقایع دارالخلافة (چه کسی ناصرالدین شاه را کشت) درباره ترور ناصرالدین شاه چنین آمده است: «... در ضلع جنوب غربی بقعه حضرت عبدالعظیم تجلی شاهانه با تیر قضا مصادف آمد و صدای تپانچه به فضا پیچید...» دکتر شیخ در ادامه مطلب تعریف می‌کند: «... یک مرتبه صدایی مثل اینکه یک صندوق آهنی خالی را از بالای بام پرتاب نمایند [!] شنیدیم ... لحظاتی بعد دیدم مجدالدوله آمد دستم را گرفت و به داخل اطاقی هدایت کرد. احدی در حرم نمانده بود. مواجه با اتابک شدم که می‌گفت: بارک‌الله دکتر روزبه روز لیاقت و هنر است. شاه را حال بیاور... شاه روی زمین دراز کشیده بود. کنار شاه نشستیم. نظرم به جوراب نخی سفید شاه افتاد [!] دیدم خون روی جوراب پای چپ شاه است. به ناچار از زیر شلوار شاه به ساق پای او دست بردم تا جایی که مقدور بود و دست من به بالا می‌رفت. جریان خود را از قسمت بالای پا احساس کردم [!] از کنار پهلوی چپ خون را تعقیب کرده بین دنده‌های چپ در محل قلب انگشتم فرو رفت. با کمال تأمل انگشت خود را چندین بار داخل و خارج و میان قلب را امتحان کردم. مطمئن شدم که قلب به کلی از کار افتاده و شاه قطعاً و حتماً مرده است. از جیب شاه دو دستمال سفید بیرون کشیدم. یکی را در همانجا داخل کردم تا خون بیرون نیاید. به اتابک آهسته گفتم:



مراسم تشییع جنازه ناصرالدین شاه (سلطان صاحبقران) که در روز جمعه ۱۷ ذیقعدة ۱۳۱۳ هجری قمری



پی نوشت:

۱. استاد عبدالعظیم رضایی، تاریخ ده هزار ساله ایران (جلد چهارم)، سازمان چاپ و انتشارات اقبال، تهران، ۱۳۸۰، صفحه ۱۰۵ و ۱۰۶.
۲. همان کتاب، همان جلد، صفحه ۱۱۰ و ۱۱۱.
۳. همان کتاب، همان جلد، صفحه ۱۲۱.
۴. داریوش دانشور، وقایع دارالخلافة (چه کسی ناصرالدین شاه را کشت) کوتنبرگ، ۱۳۷۲، تهران، صفحه ۱۵۰.
۵. دکتر احمد (ایرج) هاشمیان، تحولات فرهنگی ایران در دوره قاجاریه و مدرسه دارالفنون، مؤسسه جغرافیایی و کارتوگرافی سحاب، تهران، ۱۳۷۹، صفحه ۴۶۴.